آبگون

نشریه‌ای دیگر

شماره ۱۵ - سال سوم

آذر ۶۴ - دسامبر ۸۵

از روبه‌رو با شلاق

کیومرث منشی‌زاده

● ما ایرانی‌ها بیش از این که اهل ایران باشیم اهل افراط و تفریطیم. یک جا چهل‌ستون می‌سازیم، یک‌جا بی‌ستون. اگر هم شیخی بسازیم یا می‌شود شیخ سعدی یا می‌شود شیخ شیپور.
اشتراط: اگر سعدی را مطابق گلستان تربیت می‌کردند می‌شد حاج میرزا آقاسی.

● در طول تاریخ حکیمان در پیرامون اهمیت بیجه حرفهائی زده‌اند که فقط بدرد بچه‌ها می‌خورد. ولی من در این باره چیزی خواهم گفت که ردشور نداشته باشد و آن این است که بچه خیلی خوب است فقط حیف که بزرگ می‌شود.
اخطار: تبلیغات این تحریفه کوششی است از برای اثبات عدم درک خودتان از بد چهارم.
قاطیغوریاس: حسن بچه‌دار شدن این است که بالاخره جدول‌ضرب را یاد می‌گیریم و مسأله «بازرگانی دو توپ پارچه داشت...» را حل می‌کنیم.
تعلیل: تنها علت نازائی این است که کودکی که هرگز نبوده است برای بدنیا آمدن علتی نمی‌بیند.
تبصره: نازائی تصور مرگ یا ناخواستگی است که هرگز بوجود نمی‌آید.
نتیجهٔ اخلاقی: برخی از اشخاص عقیم می‌پندارند که عقیم بودن در خانواده‌شان موروثی است.
الضراح میراث پدر خواهی علم پدر آموز.

● بعد از مدتها خدا چهار نابغه بمنطقهٔ دانوب اروپا عطا کرد: انیشتین، مارکس، فروید و کافکا (این بار را درست فهمیدید: همگی یهودی هستند).
تکمله: خداوند خدا چون می‌دانست که کار از محکم‌کاری عیب نمی‌کند برای اثبات علاقه خود به یهودیان، هیتلر را مسیحی خلق کرد(نقطه)

● شعر نباید موزون باشد، چرا که انسان موزون فکر نمی‌کند.

● مردی که عاشق زن خود باشد باید بچشم پزشک مراجعه کند. (راستی برای یک نفر نزدیکبین جز مراجعه بچشم پزشک چه راهی وجود دارد؟)

● فالکنر گفته است: «اولین نویسندهٔ امریکا وولف است، دومین ویلیام فالکنر(!)، سومین جان دس پاسوس و چهارمین ارنست همینگوی».
سؤال: بی‌آن که دربارهٔ علت شکست‌نفسی آقای فالکنر سؤالی بکنم می‌خواستم بپرسم مگر نویسندگی مسابقهٔ اسبدوانی است که اول و دوم داشته باشد؟
نتیجهٔ اخلاقی: انسان از دست این آمریکائی‌ها!

● قاضی واقعی کسی است که هرگز قضاوت نکند و دزد واقعی کسی است که حداقل یک بار قضاوت کرده باشد.

● ادوارد هشتم امپراتوری انگلستان را با ازدواج با یک بیوه زن آمریکائی عوض کرد. (سیاست انگلیسی‌ها را می‌بینید؟)
نتیجهٔ اخلاقی: دو کس در دو چیز اشتباه نمی‌کند: انگلیسی در سیاست و احمق در خوشبختی.
قاطیغوریاس: اگر هدف سیاست خوشبختی باشد لاجرم انگلیسی احمق است.

● زن، عمیقاً سطحی است. (وای بآن که عمیق هم باشد).

● در آن دیار که نامش را همنشا نخواهم

بقیه در صفحه ۱۳

ABGUN
Postlagerkarte
A 026018
5000 Köln 41
W.Germany

آدرس مکاتبه:

شماره بانکی:
Postscheckkonto Köln
232491-508
(Peter Walter, Köln)
Stichwort: ABGUN

در این شماره میخوانید:

۱: اصول سند یکالیسم . ترجمه از متن آلمانی .
ترجمه حاضر سخنرانی Rudolf Rocher در دوازدهمین کنگره سند یکالیستها به تاریخ ۲۷ تا ۳۰ دسامبر ۱۹۱۹ در برلین میباشد.
۲: شعر روزی ما دوباره
۳: یادها
۴: معرفی کتاب . سند یکالیسم در ایران نوشتهٔ آقای فرهنگ قاسمی .
۵: چرند پرند . نوشتهٔ دهخدا .

اصول سند یکالیسم (۱)

نظم اجتماعی امروز که به نظام سرمایه‌داری معروف است ازنظر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی باعث به اسارت کشیدن زحمتکشان گردیده است. این نظام از یکطرف مبلغ "حق مالکیت" - که درواقع تسلط برسرمایه و دارائی بوده - است واز سوی دیگر حق حکومت که چیزی جز تسلط و قدرت نمی باشد.

درنتیجه تسلط و انحصاری شدن وسائل تولید و زمین در دست عده‌ی قلیلی از اعضاً جامعه، طبقات تولیدگر مجبور شده‌اند که برای امرار معاش، نیروی کار و استعداد خود را در اختیار آنان بگذارند. بدینترتیب به بردگانی تبدیل شده‌اند که دارای هیچ حقی نبوده وهیچگونه تأثیری درامرتولید ونحوهی اجرای آن ندارند؛ زیرا شکل تولید دردست سرمایه‌دار بوده و از کنترل تولیدکنندگان خارج است. دراین شرائط طبیعی است که تولید نه برمبنای احتیاج انسانها بلکه بر پایه‌ی سود بیشتر سرمایه‌دار بنا گردیده است و از آنجا که تولید و توزیع در اختیار آنان است، این تولیدکنندگان هستند که مورد استثمار قرار گرفته و به نفع عده‌ی معدودی زحمت میکشند. بنابراین سیاست سرمایه‌دار برپایه‌ی دروغ وتحمیق مصرف کنندگان استوار است. زیرا آنها هستند که در واقع محصولی راکه خود تولید کرده‌اند خریداری میکنند.

تحت سیستم سرمایه‌داری تمام پیشرفتها و اختراع های علمی در کنترل و انحصار این نظام قراردارد. هر نوع پیشرفت جدیدی در زمینه های صنعت، شیمی و غیره درخدمت سود بیشتر سرمایه است. لذا فقر و استثمار اقشار مختلف اجتماعی و تولیدکنندگان روبه ازدیاد گذاشته وعدم اطمینان اقتصادی را برای آنان بوجود آورده است. رقابت سرمایه‌داری کشورهای مختلف به منظور کسب بازار بیشتر و تسلط برآن باعث چنان بحرانی گشته که هرچند یکبار بشدت رشد کرده و سبب بروز جنگ شده است که درنتیجه‌ی آن فاجعه دیگری گریبانگیر مردم بخصوص زحمتکشان شده است.

سرمایه دار مرتب شعار "همه علیه همه" را تبلیغ کرده و باپخش نظریات و اخلاقیات فاسد خود، تمام صفات خوب مردم راازآنها سلب وحس همکاری وهمدردی راازمیان برداشته و همه را علیه همه بسیج میکند که درنتیجه این مسائل، فساد اجتماعی رشد کرده؛ جنایت و فاحشگی جانشین صفات پسندیده انسانها شده است.

بارشد و تکوین سرمایه‌داری و بالا گرفتن تضادهای اجتماعی، اقشار صاحب سرمایه؛ سعی در بوجود آوردن ارگانی به منظور حفظ سرمایه کرده‌اند و بدینترتیب با تشکیل دولت، وسیلهی سرکوب مخالفین رافراهم آورده‌اند. نقش دولت در طول تاریخ پیدایش خویش، درواقع سرکوب تولیدکنندگان و به اسارت کشیدن مردم به منظور حفظ سرمایه و انحصارات بوده است. شکل ظاهری حکومت تأثیری درخصلت آن ندارد. چه جمهوری یا پادشاهی، و چه استبدادی و یا دموکراسی. آنها تنها بیان‌ظاهری و سیاسی قضیه هستند و درخصلت امر، فرق چندانی با یکدیگر ندارند. وجود دولت یعنی تجلی دادن به قدرت سازمان داده شده اقشار ممتازکه با بوجود آوردن ارگان خویش تمایل سازماندهی مرکزی و مصنوعی از بالا به پائین را دارد. کلیسا و دولت اولین بنیانگذاران این گونه سازماندهی بوده که تا امروز دراین نظر تغییر نکرده است. ازآنجائیکه خصلت دولت، کشیدن مردم بزیر قدرت و آتوریته است، بنابراین سعی در مرکزیت بخشیدن دقیق و محکم درتمام شئونات اجتماعی رادارد. سازمان‌دهی مرکزی اجتماعی درحقیقت بدترین نوع اسارت وازمیان بردن آزادیهای فردی است. زیرا درتحت این مکانیسم افراد به عروسکهای خیمه شب بازی بدل شده که ازبالا به پائین به حرکت درمی‌آیند. و خواستهی عده‌ی قلیلی به جای خواستهی اکثریت درمی‌آید. ابتکارشخصی به فرمانبری تبدیل شده، اونیفورم پوشان درتمام اشکال اجتماعی نفوذ داشته و نظم و دیسیپلین مردهی حاکم و روح چاکری و اطاعت در همگان بوجود می‌آورد. بدین

صورت حکومت بزرگترین سدی برای پیشرفت جامعه در زمینهی فرهنگی و مانع عظیمی برای فعالیت زحمتکشان به منظور رهائی شده است. با شناخت از وقایع نامبرده سند یکالیستها از نظراصولی مخالف هرگونه اقتصاد انحصاری هستند.

سند یکالیستها خواهان اجتماعی کردن زمین، وسائل تولید، مواد اولیه و تمام ثروتهای ملی هستند. تمام سازمانهای اقتصادی و تولیدی را باید دگرگون کرده و برمبنای کمونیسم بدون دولت یعنی تحت مفهوم "از هرکس به اندازه استعدادش و به هرکس به اندازه احتیاجش" دوباره سازی کرد.

تجربه نشان داده که سوسیالیسم در انتها، یک مسئله فرهنگی بوده که تنها ازبالا به بالا توسط قدرت خلاقه مردم قابل اجرا است. سند یکالیستها هر نوع دولتی کردن (سرمایه داری دولتی) - که به بدترین نوع استثمار ختم میشود - را محکوم میکنند. سند یکالیستها معتقدند که نظم سوسیالیستی توسط مصوبات قانونی و حکومتی بوجود نیآمده بلکه تنها توسط زحمتکشان و با همبستگی، همکاری و کارفکری وجسمی بوجود می آید. در هر حوزهی تولید صنعتی، تولید کنندگان با کنترل در امر تولید و توزیع، رابطه و همکاری آزاد با دیگر حوزه های تولیدی، قادر هستند که به نفع عمومی نظم اجتماعی نوین را بوجود آورند.

به نظر سند یکالیستها، احزاب سیاسی هیچگاه قادر به خلق بنای سوسیالیسم نبوده و این تنها در قدرت سازمانهای مبارز اقتصادی کارگران و زحمتکشان میباشد. بدین جهت است که ما سند یکاها را نه فقط ارگان مبارزاتی برای ایجاد رفاه عمومی و شرایط کار در سرمایه داری بلکه پایه و بنای نظم اقتصادی آینده میدانیم. در هر منطقه کارگران انقلابی سند یکاهای خویش را بوجود آورده و تحت فرمان هیچکسی نبوده و مسائل مالی و ... خود را حل و فصل کرده و دارای خودمختاری کامل میباشند. سند یکاهای اصناف مختلف در محل متحد شده و دست به تبلیغ انقلابی و فعالیت های صنفی میزنند. از کلیه سند یکاهای محلی فدراسیون عمومی کارگران بوجود آمده که قادر به فعالیت مشترک و عمومی در سرتاسر کشور میباشد.

از سوی دیگر سند یکاهای هر صنف برای خود دست به تشکیل سازمان فدراتیو زده و با دیگر سند یکاها در امور صنعتی وارد همکاری مشترک و آزاد میشوند. در نتیجه با بوجود آوردن فدراسیون عمومی کارگران و فدراسیون عمومی اصناف، دو قطب متحد در سراسر کشور تشکیل شده که روح زندگی سند یکائی را تجلی می نماید. بنابراین بعد از پیروزی انقلاب کارگران مسئله بنای سوسیالیسم آماده و سند یکاهای محلی و در سطح وسیع فدراسیونهای سرتاسری بالا فاصله مسئله مسکن، لباس و ... را حل و فصل میکنند و با بررسی احتیاجات عمومی، توسط خود کارگران و مردم به آسانی مسئله توزیع و مصرف، سازماندهی و حل خواهد شد.

در زمینهی اقتصادی، ارگانهای محل با کمک شورا های کارخانه کلیه امور تولید، مسائل کار و مواد اولیه و غیره را تحت اداره ی خود قرار داده و با جمله: "سازماندهی کارخانه توسط تولید کنندگان و شوراهای کارخانه"، میتوان جواب سازماندهی کهن را داد. سند یکالیستها به عنوان دشمنان سرسخت قدرت سیاسی متمرکز، اولین وظیفه خود را درواقع در رفع قدرت سیاسی یکجانبه دانسته و به منظور بنای سوسیالیسم وارد مبارزه-ای بی امان با اینگونه طرزتفکر میشوند. زیرا استثمار انسان از انسان در نتیجهی تسلط انسان بر انسان بوده و اگر خواهان رفع اولی باشیم باید دومی را ازمیان برداریم. سند یکالیستها مخالف هرگونه خط و مرز دروغین و تقلبی میباشند. ناسیونالیسم در واقع مذهب حکومتهای مدرن بوده که در پشت تبلیغات ناسیونالیستی تسلط و قدرت سرمایه نهفته است.

سند یکالیستها از نظر اصولی مخالف هرنوع فعالیت پارلمانی بوده و معتقدند که انتخابات پارلمانی حتی در بهترین شرایط آزاد خود، هیچ دردی از اجتماع امروزی را مداوا نکرده و تنها سیستم دروغ و تحمیق و ریاکاری میباشد. به زبان دیگر برده را مجبور میکنند که به بردگی خود مهر قانونی بزنند.

ما تنها فرق انسانها را در طبیعت محلی آنها دانسته و خواهان آتانومی برای هر گروه مردم میباشیم. مسائل خلقها و به خصوص احتیاجات فرهنگی آنان به خود شان مربوط بوده و تنها ما میتوانیم همبستگی و پشتیبانی خود را باآنها اعلام داریم.

سند یکالیستها به "عمل مستقیم" معتقد بوده و هرگونه فعالیت خلقهای دیگر در جهت رفع انحصار و استثمار حکومت ها را مورد پشتیبانی قرار میدهند. وظیفه ما بالا بردن آگاهی توده ها و انجام عمل مستقیم که در اوج خود اعتصاب عمومی و اجتماعی به منظور رهائی از یوغ بردگی مزدبگیری و حکومت طبقاتی مدرن میباشد. تمام مسائل گفته شده به منظور بررسی کامل و دقیق از سند یکالیسم و جنبش مربوط به آن است. در واقع معنای سند یکالیسم اهمیت چندانی ندارد بلکه محتوی آن باید تفهیم و روشن شود. به عنوان مثال کلمهی "بلشویسم" که امروزه باعث ترس و واهمهی بسیاری در اروپا است معنای "اکثریت" را میدهد از درهمین رابطه است کلمات دیگر مانند سوسیالیسم و یا کمونیسم. کلمه سند یکالیسم معنای انجمن و اتحادیه را میدهد اما معنای ظاهری ارزشی ندارد. این ایده و تفکر است که تعیین کنندهی یک جنبش و یا یک انجمن و اتحادیه میباشد. اگر امروزه از سند یکا به بدی یاد میشود دلیلش آنست که برای سرمایه دار خطرناک میباشد. یک زمانی بود که کلمه "مسیح" مورد نفرت بود و اگر ما نام خود را "برادران مسیحی آزاد" هم میگذاشیم، همان رفتار با ما میشد. نباید تعصب در نام و کلمهی بخصوصی داشت. حتی زمانی مجبور خواهیم بود که نام خود را تغییر دهیم. جنبش ما در نهاد نه یک حرکت ملی بلکه یک حرکت بین المللی است. اگر امروز در آلمان کلمه سند یکالیسم مورد نفرت است، در کشورهای دیگر تحت این نام سازمانهای وسیع کارگری مشغول به فعالیت هستند. چیزی که باعث نزدیکی ما با برادران آلمانی میباشد، کلمه سند یکالیسم نیست. این بیشتر برای آن دسته از رفقاست که معتقدند از نظر علمی باید از بکار بردن اینگونه نام خودداری ورزید.

برگردیم به موضوع، در چند ماه پیش که من در مجله "سند یکالیست" مقالهای در مورد اصول جنبش سند یکائی منتشر کردم؛ روزنامه های کمونیستی بلافاصله به موضع گیری در مقابل آن پرداختند. روزنامه "کمونیست" نوشت: "معلوم نیست که چطور نظریهای که سالها فراموش شده بود، دوباره موضوع روز شده در حالیکه سالها قبل مارکس نظریه فدراتیو باکونین را یکبار برای همیشه مطرود ساخته بود ...". اما این آدمهای خوب نمیدانند که قدرت گرفتن سوسیال دموکراسی و سند یکای مرکزی و قدرت طلب بدلیل شرائط بعد ازجنگ بوده و به هیچ وجه تصمیم نهائی نیست، بلکه تازه اول کار است.

ما یک فاجعه خونین (جنگ جهانی اول) را پشت سر گذاشتیم اما فاجعه، خود برجاست. جنگ به ما نشان میدهد که ثمرهی کوشش سالیان متمادی را میتوان یک روزه ازمیان برداشت. رهبران جنبش سوسیال دموکراسی نشان دادند که ۵۰ سال با دروغ و کلک به نام "سوسیالیسم علمی"، خلاف جهت کارگران قدم برداشتند. آنها نه تنها مانع بروز جنگ نشدند بلکه پشتیبان آنهم گردیدند. حالا که یک فعه قدرت حکومتی بدستشان افتاده، درمانده شده و قادر به پیشبردن امور نیستند. قدرتی که سالیان سال تصاحب آنرا شعار داده و تبلیغ میکردند. این مسئله، کارگران بسیاری را به فکر فرو برده و باعث آن شده که عدهٔ زیادی ازکارگران به دنبال احزاب و سند یکاهای قدرتمدار نباشند. امروزه این سند یکالیستها هستند که روشن و بی پرده عقاید - شان را ابراز میدارند. کارگری که ۵۰ سال تحت تربیت سلسله مراتبی حزبی قرار داشته، قادر نیست ناگهانی تغییری در افکارش بدهد؛ اما برخناختن، باعث تولد نطفه های جدیدی در برخورد به مسائل و رشد جریانات سیاسی میشود. درهرجنبش هسته سالم که تنها اتکاء براحتیاجات تودهی وسیع را دربردارد، بوجود می آید.

اما درمورد عضویت در احزاب باید بگوئیم که برای ما تنها سازمان، سازمانی است که مبارزه اقتصادی میکند. حال رفیقی عضویت در یکی از احزاب موجود راهبند دارد، آن دیگر مسئله خودش است اما سازمان ما با احزاب

سیاسی کاری ندارد . به زبان دیگر طبقه کارگر آلمان تا به حال فهمیده است که برای رسیدن به سوسیالیسم باید در احزاب ارگانیزه شد. تعداد کمی از کارگران هستند که جنبش سوسیالیستی خارج از محدوده احزاب را ممکن و متصور هستند. این نکته تقریباً در همه کشورها بچشم میخورد که استخوانبندی هر جنبش را سازمان های اقتصادی (سندیکاو...) تشکیل میدهند. اما رهبری و شکل سیاسی را احزاب در دست دارند. چنین ادعا میشود که جنبش اقتصادی قادر به مبارزه اساسی با سرمایه داری نبوده و درنتیجه این احزاب هستند که باید راه و روش و ایدئولوژی مبارزه را تعیین کنند. اما احزاب در واقع حرفی برای گفتن ندارند بجز "راه مبارزه پارلمانی"، بنابراین احزاب بخاطر به کرسی نشاندن نظریات منحرف خود و در راه قدرت گیری در پارلمان هرنوع مبارزه اقتصادی را مردود و درجهت نابودی سازمانهای سندیکائی و اقتصادی کوشش میکنند. آنها بایکوت اقتصادی ، اعتصاب سراسری ، عمل مستقیم (نظیر اشغال کارخانه...) را تلاشی درجهت جنبش کارگری دانسته اما سروکله زدن با نمایندگان بورژوازی را انقلابی درجهت توده ها میدانند.

اگر کمی به گذشته برگردیم مشاهده میشود که زمانی سوسیالیستها اصولاً به احزاب معتقد نبودند. در واقع گروه های حزبی سیاسی ، ابزار مبارزه بورژوائی بودند . بورژوازی برای گرفتن قدرت در انقلاب فرانسه و انگلستان به سازماندهی این چنینی پرداخت و بدین ترتیب توانست قسمت اعظمی از قدرت حکومتی را از دست زمینداران و اشراف درآورند. اما از آنجائیکه اصولاً در فکر تغییر سیستم استثمار نبوده ، تنها به تغییر شکلهای ظاهری استثمار پرداخت. انقلاب فرانسه استبدادی را نابود و شیوه پارلمان را جایگزین آن کرد. نمایندگان بورژوازی به خلق میگفتند : "تو دیگر زیردست حکومت نیستی بلکه خود درحکومت شریکی . حق انتخابات عمومی این امکان را بتو میدهد که حکومت مورد دلخواه خود را انتخاب کنی". بدین ترتیب سیستم استثماری پارلمانی تولد و بوسیله آن سعی و تلاش احزاب بورژوائی برای گرفتن قدرت، شروع گردید. به جای یک پادشاه حالا دیگر سیستم پادشاهی منتها با ۳۰۰ گله بوجود آمده بود. بنابراین تمام این کوششها با سوسیالیسم نزدیکی نداشت و از ریشه با یکدیگر در تضاد بودند . آنهائیکه از ما به عنوان تفکرات خرده بورژوائی نام میبرند، در واقع وارثین بورژوازی هستند که تنها تشنه قدرت و جانشینی بورژوازی میباشند.

تکامل و رشد اولین جنبش سوسیالیستی در اروپا درست نقطه مقابل این تشبثات حزبی بود. مبارزین آن زمان بعد از انقلاب بزرگ به همین نتیجه رسیدند که مشکلات اجتماعی را از طرق دیگری به جز فعالیتهای حزبی میتوان از راه برداشت. طرفداران سن سیمون، فوریه و گابه سعی کردند که درمقابل سیستم سرمایه داری راه حلهای مبارزه را پیدا کنند. بدین جهت دست به عمل سوسیالیسم تجربی زدند که البته با مشکلات فراوانی روبرو و به شکست انجامید. در فرانسه انجمن کارگری سوسیالیستها تا بوجود آمدن حکومت استبدادی لوئی بناپارت سعی در بدست آوردن تجربیات جدیدی در این مورد نمود. آنها به منظور مقابله با سرمایه داری دست به تشکیل تعاونی های مختلف در زمینه تولید و تقسیم زدند. بعضی ازاین انجمنها تنها تعاونی نبوده بلکه خصلت سندیکائی داشته و به منظور رفاه اجتماعی کارگران ، فعالیت میکرده است. ولی درهمه حالتها این گونه سازمانها درشکل اقتصادی خود ماندند و کاراکتر سیاسی وحزبی یا گروهی رابخود نگرفتند.

همچنین در انگلستان نمونه چنین کوششهائی را ما مشاهده میکنیم . درابتدا تحت شرائط سخت زندگی و فشار سرمایه داری انجمنهای کارگری بوجود آمد که البته از تفکرات سوسیالیستی بدور بود تا بالاخره به کمک رابرت آون یکی از آغازگران سوسیالیسم ، سعی به پخش و اشاعه تفکر سوسیالیستی درمیان کارگران و بهترشدن شرائط زندگی و تغییر سازمانهای اجتماعی درجهت سوسیالیسم بود. در اسپانیا درسال ۱۸۵۵ صد هزار کارگر کاتالونی دست به تظاهرات و اعتصاب زده و حکومت را مجبور به قبول خواستهای خود که شرکت درحکومت بود، کردند. این مبارزات با ابزار مبارزه اقتصادی قادر به دست آوردن حقوق سیاسی گردید.

تشکیل "انترناسیونال بین المللی" درسال ۱۸۶۴ هم چیز دیگری نبود بجز سازمان مبارزاتی اقتصادی کارگران در اروپا . درواقع انترناسیونال یك سند یکای بزرگی بود که به منظور ازمیان برداشتن سیستم بردگی مزدگیری ، وارد عمل شده بود. تفکراتی مانند اعتصابات سراسری ، شورائی و غیره دراین میان نشو و نما یافت. اما باید گفت که در آلمان انترناسیونال طرفداران زیادی نداشت. درحالیکه درکشورهای دیگر نظیر فرانسه ، سوئیس، اسپانیا ، بلژیك و انگستان میلیونها نفرازکارگران عضو انترناسیونال بودند. درآلمان تنها ۲۰۰ نفر عضو آن بودند. بالاخره هم مسئله پارلمان و سیاست پارلمانی بود که باعث شکاف و جدائی درمیان انترناسیونال گردید مارکس و انگلس درکنفرانس معروف لندن درسال ۱۸۷۱ سعی داشتند که گروهها و فدراسیونهای کشوری عضو انترناسیونال را مجبور به قبول اصل عمل پارلمان و به بیخن دیگر انترناسیونال را تبدیل به ماشین رای گیری پارلمانی نمایند که البته با مقاومت شدید کارگران درکشورهائی نظیر اسپانیا ، فرانسه ، سوئیس، بلژیك و هلند روبرو شدند. کارگران با رد کردن این نظریه در مقابل دیکتاتوری شورای عمومی انترناسیونال به اهداف اولیه انترناسیونال وفادار ماندند.

ادامه دارد

****

بقیه ازصفحه ۸

یادها

های اعتراضی - چه در شکل لباس ، طرز رفتار ، آرایش موی سر ، موزیك و سیاست - که خصوصاً از نسل جوان آغاز میشود ، احساس خطر برای اضمحلال جامعه دارند. آگاهانه اختراع انواع و اقسام جنگ افزارهای نظامی را فراموش میکنند که مانند تیغی در برابر چشم جوامع بشری خود نمائی میکنند.

درجهان امروز چه سنت پرستان بخواهند و چه نخواهند ، جوامع هرروز با پدیده جدیدی روبرو میشوند که وجود آنها نه تنها لازم است بلکه شرط وجودی یك جامعه پویا و انتقادی است. هستند جوامعی که برای جلوگیری از نفوذ اینگونه پدیده ها بدور خویش دیوار مذهبی و یا ایدئولوژی میکشند و سعی دارند جوانان جامعه خویش را از این "آلودگی" نجات دهند. اما خوشبختانه دراین مورد بخصوص موفقیت چندانی بدست نیآورده اند و ناچار نرمش بیشتری از خود نشان میدهند . اینکه چرا و چگونه بعضی از این پدیده های اعتراضی در شرائط خاصی به خشونت میگرایند و دچار باخود بیگانگی میشوند ، مورد بحث مانیست. شاید برای بررسی این مسائل ، جامعه شناسان و روانشناسان و محققان امور اجتماعی بتوانند و قادر باشند راحلی برای سرخوردگی ، حقارت و... آنان ارائه دهند.

نسل جوان بعد از جنگ دوم جهانی - خصوصاً نسل دهه ۶۰ - هوای تازه ای میخواست و این هوا را خود میخواست بوجود آورد . ضمن اینکه استنشاق این هوا خیلی ها را مسموم کرد و در گرداب اعتیاد ، خودکشی ،... کشاند ؛ اما حامل نوآوریهای بسیاری در صحنه موزیك ، هنر ، سیاست ... بود. موزیك راك از همان ابتدای تولدش ، طرز تفکر و فرهنگ ویژه خود را مطرح ساخت ، همانطور که اکنون نیزشاهد آن هستیم . فیگورهای آن مخصوصاً درمیان نسل جوان جایگاه ویژه ای خویش را دارد. از سوئی دیگر باید بدین مسئله توجه داشت که پدیدار شدن یك پدیده جدید ضرورتاً نباید مورد پسند همگانی قرار بگیرد. اخلاق و کردار مردم حتماً نباید از نظرگاه معینین و مشخصی برنامه ریزی و هدایت شود. متأسفانه آنهائی که ازجامعه تصور سربازخانه دارند و با هرگونه پدیده های خیلی سریع واکنش منفی ازخود نشان میدهند و آنها را محکوم میکنند، جامعه انسانی را با جامعه مورچگان مقایسه میکنند. شرط حیات در یك جامعه پویا و انتقادی بودن همین جنبشهای اعتراضی است، حال چه در پدیده مد، موزیك، هنر و... بروز کند و چه در سیاست و یا هردوی آنها.

روزی ما دوباره

روزی ما دوباره
مزه ی زندگی را خواهیم چشید
برای آن پرستوهای تشنه آب خواهیم برد.
روزی ما دوباره
برای همه ی تشنگان آب خواهیم برد،
آبی که میدانم ،کم نخواهد بود.
امروز،روز انتظار است
انتظار برای دیدن آن چشمه ی جوشان
انتظار برای دیدن لبخند ها و شادیها
انتظار برای درآغوش گرفتن دوباره.

روزی ما دوباره
به صدای خروشان رود ،بیدار خواهیم شد
وازآن درخت گردوی پیر
بالا خواهیم رفت.

روزی ما دوباره
به انتظار شکفتن گلها ،خواهیم نشست
و شبنم ها را جمع خواهیم کرد .

روزی ما دوباره
زانوی غم را رها خواهیم کرد
وبا شادی به همه سلام خواهیم کرد.

روزی ما با انتظار
وداع خواهیم کرد

روزی ما دوباره
مزه ی زندگی را خواهیم چشید.

رها-تابستان ۸۲-

یادها

جنبش سالهای ۱۹۶۰ یادآور حرکتی بود که نسل جوان بعد از جنگ دوم جهانی را نه تنها در صحنه ی سیاست بلکه در هنر خصوصا موسیقی مطرح میکرد . در رشته ی موزیك The Beatles تقریبا" اولین زنگ این حرکت را نواخت. ترکیب موزیك ضربه‌ای beat و تشکیل گروه چهارنفری بیتلز خیلی سریع در جوامع اروپائی و آمریکائی میان نسل جوان محبوبیت پیدا کرد.

beat راه خود را دربرابر موزیك سنتی اروپا و آمریکا باز میکرد. جوانان این دهه با موزیك سنتی سیراب نمیشدند. راك اندرول دیگر وزمی الویس پریسلی با چاپی چیکر نبود بلکه British Rock وگروه‌هائی از قبیل Doors - R.Stons- Animals... Bread.... حرفهای زیادی برای گفتن داشتند .

تصنیفها قواعد و محتوی گذشته را ازدست داد و بدیهه نوازی به اوج خود رسید . جیمی هندریکس، جیم ماریسون و... آینه دیگری را در برابر شیفتگان خود قرار میدادند.

درحقیقت جنبش دهه ی ۶۰ یادآور دو حرکت نه همچنین جدا ازهم وارد صحنه ی اجتماعی گردید اول اوج جنبشهای سیاسی-دانشجوئی در اروپا و دیگر تغییر و تحول عظیمی که در موزیك بوجود آمد. لباس،آرایش موی سر،نحوه برخورد شوروجنبش بسیاری در جوامع اروپا وآمریکا برپا کرد. Hippies- Ippies کلی از قراردادهای مصنوعی را ازبین برد. نسل جوان این دوره دید دیگری از موزیك،سیاست و روابط اجتماعی پیدا کرده بود. معبود های دیگری در صحنه ظهور کرد که این دیگر ال گرانت،نات کینگ کول ،پل آنکا... نبودند که باید جوابگوی این شور و هیجان باشند بلکه این جیم ماریسون ،پل مك کارتنی ،باب دیلان ،میك جاگر بودند که صحنه ی موزیك را تسخیر کرده بودند .

کنسرت گروهای بیت و راك -پاپ هزاران جوان اروپائی وآمریکائی را بخود جلب میکرد. گیس بلند،ریش، لباسهای ناهمگون نسل قدیمی را به دندان قورچه وا میداشت،زیرا جامعه با تحول خیلی سریعی روبرو میشد که طبیعتا" نمیتوانست بسادگی آنرا در مخیله خویش قبول کند. سیل عظیم نوآوری در صحنه ی اجتماع ضد درهم شکستن قراردادهای سنتی را داشت.

صفحه های بیتلز و... درچندین هزار نسخه دراختیار شوندگان جوان قرار میگرفت. نسل جوان این دهه غصه ی گذشته را نمیخورد و هرگز هم بدنبال خاطره نمی‌گشت. Roch و پیشرفت بی سابقه سازهای الکتریکی و الکترونیکی در برابر موزیك سنتی قدعلم کرده بود. در واقع با تحول این رشته موزیك ،جامعه با دونوع موزیك متمایز برخورد کرد. موزیك خاطره وموزیك راك.

* هدف هنر نجات جهان نیست ، بلکه آنست که دنیا را پذیرفتنی تر کند.
-رومن گاری -

سیاست نیز از آن پوستهی خشك و قواعدی خارج شد و از سوئی دیگر به موزیك مدرن نزدیکتر میشد. تصنیف های سیاسی به دنیای راك و پاپ نیز کشیده شد . باب دیلان ،جیم ماریسون ،جون بئز،حرفهای خود را بوسیله موزیك به جهانیان میرساندند. نسل جوان این دهه در واقع کوشش میکرد ،خود را در سطح جامعه بعنوان نیروئی سرزنده و پویا مطرح سازد. لذا نه به قواعد مذهبی و قراردادهای اجتماعی توجه میکرد و نه اجباری برای خویش بوجود می‌آورد. عکس تصور کسانیکه این حرکت و جنبشهای اعتراضی را با ترازوی سنتی و قراردادهای اجباری ، وزن میکنند ؛ باید گفت جنبشی که در سالهای ۶۰ آغاز شد درحقیقت تبلور خواسته

نسل جوانی بود که میکوشید قرارداد های پوسیده سنتی را کاهش دهد. نسل جوان برای یافتن خویش کوشش میکرد و در این راه نیز موفقیت زیادی بدست آورد. زیرا بخوبی توانسته بود فرهنگ خویش را عرضه دارد.

متأسفانه هستند کسانیکه با دید تنگی - که بیشتر مملو از نفرت و کینه است - باین حرکتهای اعتراضی مینگرند. اگر بخواهیم با دید "سنت پرستی" به مقابلهی اینگونه نوآوری‌ها بپردازیم مطمئناً در جمعبندی دچار اشتباه خواهیم شد زیرا بخش مهمی از جامعه تکان سختی خورده بود و سنت پرستان قادر به درک این مسئله نمیشدند. مواد مخدر، الکل و... هیچگاه ارمغان این نوآوری نبود. نسل جوان از آن استفاده میکرد زیرا از "معنویت" خسته شده بود. در واقع مسئله بدین صورت مطرح بود که نسل جوان چه در دنیای سیاست و چه در دنیای هنر حرف نسل قدیمی را نمی‌فهمید. نسلی بود سرکش و سنت شکن که برای مطرح کردن خویش به زمان لازم داشت.

در اواخر دهه ۶۰ و اوائل سالهای ۷۰ گروه های جدیدی بدنیای راک و پاپ وارد شدند. D. Purple _ B.Sbbath _ L.Zeppelin.... رابطه نزدیکتری با شنوندگان و بینندگان خویش بوجود آوردند. بدیهه نوازی یکی از ارکان این موزیک شد و در موارد بسیاری این نوازندگان گیس بلند و ژولیده را در کنار ارکسترهای سمفونیک دیده میشدند که مشغول اجرای قسمتی از آهنگ خویش بودند. و یا اینکه ارکستر های فیلارمونیک آهنگهای گروهای راک - پاپ را اجرا میکرد. درحقیقت راک در این دوره توانسته بود، ارکستر های بزرگ جهان را تحت تأثیر خود قرار دهد و هنوز این تأثیر محسوس است. زیرا زبان موزیک زبان رابطه است و خوشبختانه در چهارچوب مرزهای خاص محصور نمی‌ماند. موسیقی بیشتر از زبان تکلم به قلبهای نشیند و احساس را بیان میدارد. در این رابطه میتوان از راوی شانکا نام برد که در کنار نوازندگان راک - پاپ با سیتار و تبلک هندی این رابطه احساسی را به یک پگر نزدیک ساخت. در اواخر دهه ۷۰ و اوائل ۸۰ جامعه اروپا و آمریکا دوباره با هیئت دیگری بنام Punk

روبرو شدند، بازهم مانند سالهای ۶۰، لباسهای ناهمگون، آرایش موی سر، موزیک جدید، سرکش تر از گذشته به جنگ ته مانده های سنتهای دست و پاگیر آمده است.

پانکها باشجاعت بی نظیری خیابانهای اروپا و آمریکا را زیرپا میگذارند و هرروز جوانان بسیاری به آنان می‌پیوندند.

در اینجا بی مورد نیست سخنی در رابطه با مد به میان آوریم. ضمن اینکه مد هیچگاه بد نیست و مردم عادی - در بعضی موارد با انتقاد - خود را دلمشغول آن میکنند؛ جامعه را به غلیان و تغییر و تحول میکشاند. با این وجود هستند کسانیکه ظهور اینگونه پدیده ها را نشانی از اضمحلال جامعه میدانند. ما معتقدیم اضمحلال جامعه نه با مد شروع میشود - بعضی ها پدیده پانک، هیپیگری و... را مد می نامند - و نه با مد بپیوند نزدیکی دارد. آنانیکه از شیوع اینگونه پدیده

بقیه در صفحه ۵

وقی کتاب :

سندیکالیسم درایران

کتابی که اقدام به معرفی آن شده است تاریخچه مبارزات سندیکائی کارگران ایران "ازبدو فعالیت، یعنی سالهای قبل از انقلاب مشروطیت (حدوداً ۱۹۰۰) تا ۱۹۴۱ می باشد.

متأسفانه در مورد مبارزه سندیکائی ایران مطالب زیادی وجود ندارد، چنانکه نویسنده هنگام تحقیق و جمع آوری اسناد و مدارک؛ به این مسئله مهم توجه کرده است. مینویسد:

"... غیر از نوشته کوتاهی در کتاب "اقتصاد اجتماعی" دکتر شمس الدین جزائری، اثری قابل توجه بدست نیامد. هرآنچه در این باره در سالهای ۱۳۲۲ - ۱۳۲۰ توسط فعالین و مبارزین سندیکائی نوشته شده بود، بوسیله ساواک، از کتابخانه ها جمع آوری شده بود که یا طعمه آتش گردیده، یا در مخازن ویژه‌ای نگهداری میشد و از دسترس مردم اهل تحقیق و مطالعه به دور بود..."

نویسنده ضمن بررسی و تحقیق در مورد مبارزات سندیکائی کارگران ایران به ساختار اجتماعی کشور نیز توجه خاصی مبذول داشته است چنانکه مینویسد:

"... اصولاً در اقتصاد فلاحتی مسئله طبقه کارگر هنوز مطرح نبود و توجه اصلی معطوف به حقوق اجتماعی برزگران بود...". اما خواننده کنجکاو حتماً سئوال خواهد کرد، درجامعه‌ای با اقتصاد فلاحتی و موقعیت ویژه اجتماعی کارگران که با مناسبات و مبارزات کارگری صنعتی دنیا قابل مقایسه نبوده، آیا مبارزه سندیکائی - آنچه که در جوامع صنعتی اروپا و آمریکا وجود داشته - اصولاً میتوانسته مطرح باشد؟ مینویسد:

"... در غالب کشورهای جهان سوم سندیکاها با دخالت سندیکاهای کشور های متروپل و استعمارگر که دارای سنت مبارزات کارگری و سندیکائی بوده اند بوجود آمده و رشد پیدا کرده اند. این اصل را در ممالک تحت استعمار از قبیل الجزائر، تونس، مراکش و کشور های افریقای سیاه و برخی از کشورهای آمریکای لاتین میتوان بوضوح مشاهده کرد. اما در ایران این پدیده مشاهده نمی شود و این بدان معنا نیست که کارگران ایرانی بخودی خود منشأ تأسیس سندیکاها بوده اند. مبارزات سندیکائی نیز مانند دیگر پدیده های نوین جوامع در حال توسعه در اثر رشد روابط اجتماعی ملتها پدیدار گشت، رشد پیدا کرد و ویژگیهای خود را یافت. در ایران نیز تعاونی و اصناف زمینه های رشد نخستین سندیکاها هستند. در بسیاری از شهرهای بزرگ ایران تعاونی ها و اصناف از سالها قبل از انقلاب مشروطه و از سالها قبل از اینکه مبارزات سندیکائی بوجود آید، تأسیس یافته بودند و مبارزات حرفه‌ای و صنفی را دنبال میکردند. قبل از انقلاب مشروطیت در اصفهان ۶۰ تعاونی حرفه‌ای، در کرمانشاه ۲۰ و در تبریز بیش از ۴۰ تعاونی متشکل وجود داشت..."

آقای فرهنگ قاسمی، سالهای متمادی است که در مورد سندیکالیسم به تحقیق و بررسی پرداخته و ثمره این کوشش در کتابهای دیگری از جمله "سیمای دیگر انقلاب خودگردانی در لهستان" و ترجمه‌ی "سندیکالیسم در جهان (جنبش سندیکائی در کشورهای جهان سوم) تبلور یافته است. تعداد محدودی از کتاب "سندیکالیسم در ایران" توسط نویسنده در اختیار ما قرار گرفته که خواننده علاقمند با پرداخت ۱۲ مارک آلمان غربی میتواند آنرا دریافت دارد.

چرند پرند

(سالنامه)(۱)

در همهٔ دنیا رسم است سال که به آخر رسید وقایعِ عُمدهٔ آن سال را بعضی‌ها در یک کتاب نوشته انتشار می‌دهند.

ما هم می‌خواستیم وقایعِ عمدهٔ سال گذشته را مفصلاً بنویسیم انتشار بدهیم. اما نمی‌دانم دیگر چطور شد که ننوشتیم. احتمال می‌رود که تقدیر نشده بود.

باری حالا همان وقایع را به طور اختصار می‌نویسم اگر مخالف با قانون باشد دیگر تقصیر ما نیست. برای اینکه ما، هم خیر و شر کردیم (۱) و هم صَبر و جَخد (۲). اگر شر می‌آمد نمی‌نوشتیم اگر صَبر هم می‌آمد نمی‌نوشتیم. پس حالا که هیچ کدام نیامده معلوم می‌شود که باید بنویسیم.

خلاصه می‌رویم سرِ مطلب، چون سالِ گذشته روی گوسفند می‌گشت چنانکه همهٔ اولیای درباری و پاره‌ای و کلا و هشت نفر از وزرا می‌دانند به گوسفندها بد نگذشت، خورد، خوراک، آغل (۳) و چراگاه و سایر لوازم زندگیشان کوک بود (۴) (خدا کند که همیشه کوک باشد ما که حسود نیستیم).

و هم در این سال اِتّحادِ اسلامی از بابِ عالی (۵) بتوسط فَریق پاشا به تمام نواحیِ ساوُجبلاغ (۶) و اُرومیّه و میاندوآب و سَقِز (۷) و بانَه اعلان شده پادشاهِ کُلِّ مَملکت آذربایجان اَعلیحضرت میرهاشم آقا نیز آن را تصدیق نمود. و مارشال اویاماي شرق جنابِ وزیر نظام شب ۲۱ رمضان در مسجد سپهسالار، وقتی که میان دو نماز مشغول خوردن پرتقال بود، صدای مُهیبی شنید گفت. "ای وای، گلوله کجام خورد" و غش کرد. بمال و امال جَخد (۸) یک ساعت به سَحَر مانده هوش آمد. معلوم شد که دربِ مسجد را باد بهم زده و صدای پیشتاب (۹) چیزی نبوده (اما خدا رحم کرده که پرتقالها ترش نبوده اگرنه با این هَول و تکان خدا نکرده آدم اِفلیج می‌شد).

و هم در این سال عهدنامهٔ روس و انگلیس در معنی برای حفظ استقلالِ مملکتِ ایران و صورةً برای تقسیم آن بسته شد و در پارلمانِ دولت عَلیّه نیز مذاکرات طولانی برای مالیاتِ چرخ بستنی فروشی به عمل آمد.

و هم در این سال راه‌آهنِ حجاز خیلی پیشرفت کرده آلمانیها خود را به هواخواهی عالم اسلام معرفی نمودند. و تَکَلِ (۱۰) کاری عباس گنجه‌ای در "یوزباشی چای" شکسته، عباس چوب را برداشته به جانِ مسافر خود حاج محمد آقای تاجر افتاده، تا می‌خورد زد. حاجی آقا پرسید: آخر بی انصاف چرا میزنی؟ گفت: محض اینکه اگر مسافر من پاک باشد تَکَلِ کاری من چرا می‌شکند (آخر بیچاره حاجی با اینکه از خودش مطمئن بود در رودبار به حمام رفته مَراسمِ غُسل را به جا آورد).

و هم در این سال یک نفر شاگرد آشپزِ قونسولگریِ اسلامبول، که بعدها نفت‌فروشی می‌کرد، و چند دفعه ورشکست شده به اسلامبول رفته باز به طهران آمده باز به اسلامبول مراجعت کرده باز به تهران برگشته و باز به اسلامبول رجوع کرده آخرش از تبریز سر درآورد (اما نفهمیدم بعد چطور شد).

و هم در اواخر همین سال میرزا آقای اصفهانی از تبریز انتخاب شده یا نشده (بعضی از تبریزی‌ها که می‌گویند نشده) مصمم شده که اگر آقا سید حسن تقی‌زاده به جای نطق در مجلس قرآن هم بخواند تکذیب کند (بزرگان گفته‌اند: خالِفْ تَشْهَر (۱۱) ازین راه نشد از آن راه).

و هم در این سال یک روز ناصرالملک (۱۲) خیلی برای همشاگردی خودش "لارْد کُرْزُن" (۱۳) فرمانفرمایِ هند دلش تنگ شده به دولت گفت: مرخص کنید بروم لارْد کُرْزُن را ببینم. دولت هیچی نگفت. باز ناصِرُالْمُلک گفت: اگر مرخص کنید می‌روم برمی‌گردم. باز دولت هیچی نگفت. ناصِرُالْمُلک گفت: وَاللّه خیلی دلم برای تنگ شده. دولت باز هیچی گفت. ناصرالملک نوک ناخنِ شَستش را به سرانگشتِ سَبّابه‌اش گذاشته و جلو چشم دولت نگاهداشته گفت: وَاللّه دلم برای لارْد کُرْزُن این قَدَه شده. دولت بدیگر حوصله‌اش تنگ شده گفت: بابا! دست از یَخه‌ام بردار، دِه برو دِه! گفت: می‌روم. گفت: یااللّه برو! گفت: می‌روم. گفت: زود برو! گفت: می‌روم: دولت یکدفعه از جا در رفته زمین و زمان جلو چشمش تیره و تار شده دستش را به پشتِ کمرِ ناصِرُالْمُلک گذاشته از اُرْسی (۱۴) هَولش داد توی حیاط، گفت یااللّه برو دیگر هم جلو چشمِ من نیا. ناصِرُالْمُلک هم سرش را تکان داده گفت: اگر پشتِ گوشت را دیدی باز مرا هم خواهی دید.

و هم در این سال زنهای انگلیس درباب تحصیل حقوق سیاسیهٔ خود اقداماتِ مُجِدّانه به عمل آورده اجتماعات بزرگ تشکیل داده قسمت عمدهٔ جَراید و نُطق خُطَبا را مشغول خود کردند و برای حَقّانیت خود مقالات و کتابهای مُتعدِّد نوشتند. و زنِ مُلّا مُحمدِ روضه‌خوان یک شب در قزوین دید که ساعت دو شد بچه‌ها زیاد گریه می‌کنند شام می‌خواهند خودش هم خوابش می‌آید مردکهٔ مهمان شوهرش هم مثل قیر به زمین چسبیده نمی‌رود که نمی‌رود. ازین جهت سر یکی از بچه‌هاش را روی زانوش گذاشته، یک شپش به قدرِ یک لَپّه پیدا کرده و پاورچین پاورچین آمد دَمِ اوطاق مردانه و انداخت توی کفش مهمان. مهمان مثلِ اِسپندی که رویِ آتش بریزند همان وقت از جا جسته و هر چه مُلّا محمد اِصرار کرد صبر کنید یک قلیان بکشید نشد، مهمان رفت و ضعیفه به فاصلهٔ دو دقیقه دیزی را خالی کرد.

و باز بُیوک آقای نایب‌الحکومهٔ "آستارا" شب سوم پسر دائیش به زنش گفته بود: دُکمهٔ پیراهن من افتاده بدوز. ضعیفه جواب داده بود که: خوب نیست رگ و ریشه به هم وصل می‌شود. بُیوک آقا گفته بود: رگ و ریشه چطور به هم وصل می‌شود؟ جواب گفته بود: مرگ و میر توی ما می‌افتد. مردکه

گفته بود که: این حرفها چه چیزست، بَدار خدا نرسد، به تو می‌گویم بدوز، چه دردسر، از ضَعیفه (۱۵) اِنکار، از مَرد که اِصرار. آخرش دوخته بود، از آن روز به بعد حالا هَیْ آدم است که ازشان می‌میرد.

و هم در این سال حضرتِ اَشرف پِرَنسِ صُلحِ سفیرِ کبیر "دوکتر دوفیلوزوفی" (۱۶) و "دوکتر آن دروآ" (۱۷) میرزا رضاخانِ دانش اَرفعُ الدَّوله (خدا برکت بدهد به هزارلای (۱۸) گوسفند هر چه می‌کشی می‌آد) (۱۹) به موجب قاعدهٔ "کُلُّ اَمینٍ شُجاع" در یکی از جَزایرِ بحرِ سفید مخفی شده تمام مُسافرینِ ایرانیِ اسلامبول را به اسم اینکه اینها مأمور کُشتنِ منند به ضَبطیّهٔ عثمانی سپرد. و میرزا علی محمدخانِ غفاری قونسولِ بادکوبه که از جنس همین کاشی‌های بَد لُعاب است، محضِ اینکه از قافلهٔ همشهریها عقب نمانده، خودش را به موشِ مُردگی زده داخلِ انجمنِ مُجاهدینِ ایرانیِ قفقاز گردید و چند نفر را شناخته به "گوبرناتور" (۲۰) را پُرت داده همه را گیر داده (اما حَیف که انجمن‌های سِرّی آنجا چون هر یک مرکب از معدودی است و هرکس بیش از چند نفر را نمی‌تواند بشناسد هزاران شُعبهٔ دیگر انجمن به جَنابِ قونسول مجهول ماند).

و هم در این سال یک صدوپنجاه هزار تومان از بودجهٔ سلطنتی خرجِ چُپقِ بچه‌های میدان شد (اگرچه خود بچه‌ها می‌گویند ثُلثِ این پول هم خرج ما نشد و بیشتریش به کیسهٔ امیربهادُر و سیدعلی یزدی و مُجَلَّل و شیخ فضل‌الله رفت). (حسابهاشان را بریزند و بعد خبرِ صحیح را عرض می‌کنم).

و هم در این سال امیربهادُر و قَوللَر آقاسی باشی (۲۱) در سر یک مطلب کلاهشان به هم خورده (۲۲) و آبشان از یک جو نرفت (۲۳)، اگرچه آب قَوللَر آقاسی هم با رفیقش گمان نمی‌کنم که از یک جو برود شاعر گوید:

"من پیر و او جوان و شتر گربه قصّه‌ایست
سَرد و خنک، مُغازَلهٔ پیر با جوان".

(دخو).

۱ـ خیر و شر کردن، فال زدن و اِستخاره کردن با خطوطی که رسم کنند یا با دانه‌های تسبیح، بدین‌گونه که با چشم بسته خطی را از میانهٔ خطوط یا دانه‌ای از دانه‌های تسبیح را بگیرند و سپس خطوط یا دانه‌های تسبیح را از آغاز یکی یکی با عنوانِ خیر و شر طرح کنند و آخرین خط یا آخرین دانه مصادف با هرکدام از دو عنوانِ خیر یا شر که شد از آن به رَوا یا ناروا بودنِ کاری که خواهند آغازند حُکم کنند.

۲ـ صَبر و جَخد کردن، در اعتقاد عامّه نیّت کردن در کاری که خواهند آغازند که صبر (یکبار عطسه) نشانهٔ بَدی و ناروائی و جَخد (دوبار عطسه) نشانهٔ خوبی و رَوائی کار و نیک بودنِ آن باشد.

۳ـ آغل، شبگاه چارپایان در خانه یا کوه یا در کَنده‌ای زیر زمین.

۴ـ کوک بودن لوازم زندگی، مُهیّا و ساز بودن آن.

۵ـ بابِ عالی، استانبول، پایتخت دولت عثمانی.

۶ـ ساوُجبلاغ و اُرومیّه و میاندوآب، از شهرهای آذربایجانِ غربی است.

۷ـ سَقِز و بانَه، از نواحیِ کردستان است.

۸ـ جَخد (در تداولِ عوام)، مگر. بفرض. زورکی.

۹ـ پیشتاب، نوعی سِلاحِ کمری.

۱۰ـ تَکَل، چرخِ کاری و درشکه و اتومبیل.

۱۱ـ خالِفْ تَشْهَر، مخالفت کن تا مشهور و آوازه شوی.

۱۲ـ ناصِرُالْمُلک، ابوالقاسم خان از تحصیل کردگان آکسفُردِ انگلستان و از رجالِ دورهٔ قاجاریه و وزیر دارائیِ محمدعلی‌شاه و دومین نایبُ‌السَّلطنهٔ ایران به نیابت از احمدشاه (متوفی به سال ۱۳۴۶ هـ.ق.).

۱۳ـ لُرد کُرزُن، نایبُ‌السَّلطنهٔ هندوستان و از رجالِ سیاسی انگلیس در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی.

۱۴ـ اُرْسی، منسوب به اُرْس، نوعی درِ دوتکه که از بالا به پائین حرکت کند و نصبِ اطاقها شود و در دورهٔ قاجاریه در ایران بسیار معمول بود.

۱۵ـ ضَعیفه، تعبیری است از زن.

۱۶ـ یعنی دکتر در فلسفه.

۱۷ یعنی دکتر در حقوق.

۱۸ـ هزارلا، شیردان، قسمتی از معدهٔ گوسفند و گاو و دیگر حیواناتِ علفخوار.

۱۹ـ اشاره است به کثرتِ اَلقاب و عَناوین او.

۲۰ـ گوبرناتور، صورتی از کلمهٔ فرانسوی گُورنان (gouvernant) به معنی حاکم در روسی.

۲۱ـ قَوللَر آقاسی، رئیسِ غلامانِ سَرائی.

۲۲ـ یعنی اختلاف پیدا کردند.

۲۳ـ یعنی نتوانستند باهم سازش داشته باشند.

---

(۱) از شمارهٔ بیست و ششم روزنامهٔ صوراسرافیل (پنجشنبهٔ ۲۱ ربیع‌الاول ۱۳۲۶ هـ.ق.). (ص ۶ تا ۸).

(بقیهٔ سالنامه)

و هم در این سال جَنابِ عالِمِ مافِی السَّمٰواتِ وَ مافِی الْاَرضِ وَ مابَیْنَهُما وَ ما تَحتَ الثَّریٰ، (۱) یعنی آقا سید ابوطالبِ زنجانی، که چند دفعه در زمانهای پیش شیخ فضل‌الله را تکفیر کرده بود، دوباره به صِحّتِ عقایدِ شیخ معتقد شده و در لوطی‌بازی توپخانه به حُکمِ "هذا ما اَفتیٰ بِهِ المُفتی، وَ کُلُّ ما اَفتیٰ بِهِ المُفتی فَهُوَ حُکمُ اللّه فی حَقّی" (۲) درست مثلِ میمونهای هند تقلید شیخ را بیرون آورد.

و هم در این سال به موجبِ قانونِ اساسی تمام حقوق بشری و امنیت جانی و مالی و مسکن و شرف به همهٔ سکنهٔ مملکت داده شده: دویست و بیست نفر در آذربایجان به دست پسر رحیم‌خان "چَلَبیانلو" و دو آن قدر در "کَرکانَه‌رود" به دست اَرفَعُ السَّلطنهٔ طالش، و دوازده نفر در کرمان به دست کُلِ سرِ سَبَد ایلِ جَلیلِ قاجار جوان هیجده سالهٔ فرمانفرما و چند نفری از قبیل حاج محمدتقی مازار و برادرش و سیدرضای داروغه در یزد به تحریک مُشیرُالمَمالک و صَدرُالعُلَماء، و ده پانزده نفر در کرمانشاه به دست اَعظمُ‌الدَّوله پسرِ ظَهیرُالمُلک، و دویست سیصد نفر از ایل قشقایی و سید و مجتهد و غیره به دست پسرهای خُلد آشیان قِوامِ شیرازی، و پانزده نفر در تبریز

به اِعجازِ آقامیرهاشم آقا با لگدِ شتر قربانی، و عنایت با چند نفر دیگر در غزوهٔ توپخانه به دست مُجاهدین فی سَبیلِ الچُپُق، و هفده نفر در عروسی بلقیس تکیهٔ دولت، و دوازده نفر در روزِ ترکیدن "شِرابتل" (۲) قورخانه به دستِ غلامهای "نوکرِ حیدر، همقطارِ قنبر، اَبوالفَتح وَابنُ الظَّفَر، عزادارِ بی‌ریای قِبلَه‌گاهوم امام حُسین (ع) و نور چشمی علی‌اکبر، اَعنی صاحِبُ القِلیچ و مالِکُ التُّفَنگ مولانا القُلدور امیر بهادر جنگ به اَجلِ خدایی مُردند، "اَللّهُ یَتَوَفَّی الاَنفُسَ حینَ مَوتِها" (۴).

و هم در این سال بالونهایِ جنگی در اروپا تقریبا "به حدِّ کمال رسیده در "سَن‌لوئی" جایزهٔ خطیر برای مسابقه قرارداده بالون "بوماری" آلمانی "۸۸۰" میل در "۴۰" ساعت پیموده جایزه را برد. و یک شب در انجمن فُقَرا جَنابِ خُروسعلی شاه یکدفعه بیخود بیخودی سرش گیج خورده جلو چشمش را دودِ سیاهی گرفته و کم‌کم همان دود تمام عَرصهٔ وجودش را فرا گرفت، ثِقلِ (۵) هوا و خِفَّتِ دود (۶) رفته رفته از زمین بلندش کرده مانند مرغی سبک روح به طرف آسمان صعود نمود؛ همینکه از کُرهٔ هوا و آب بالا رفته به کُرهٔ نار رسید، گفت: چه ضرر دارد که ما تا اینجا که آمده‌ایم یک سری هم به آسمانها زده باشیم، این را گفت و از پیر همت طلبیده در طَرفَةُ العَین (۷) از آسمانها گذشته و اردیبهشت شده در این وقت دید که چشمهٔ آب صافی از زیرپایش روان است، دست بُرد که یک کف از آب برداشته حرارتِ دل را بنشاند که یکدفعه رفیقش طاوُسعلی فریاد زد که: "بی‌ادب، چه می‌کنی، مگر جا به سرت قحط شده که خانقاه را....."

بیچاره چشمش را بازکرده دید کار خراب است یعنی مَثَلا" عَرق از پاچه‌های شلوارش مثل لولهٔ آفتابه جاری است فورا" خودش را جمع کرده گفت: فقیر! عَجَب سیری پیش آمده بود. گفت: درویش این چه جور سیر است؟ گفت: همان جور که شمس کتابهایِ مولانا را به آب ریخت و یک ورقش تر نشد و از بولِ شیخ نَجمُ الدّین در بلخ بمُرید مَردود در خوزستان غَرق گردید.

و هم در این سال آزادیِ اجتماعات از مجلس شوری گذشته و به صحهٔ همایونی رسیده انجمن اعضاء گمرک از کیسه پارهٔ بلژیکیها و جَنابِ مُنتظرُ السِّفارَة مُستشارُ السُّلطان و غیره سالی یک صد هزار تومان از مَحلِّ جرایم در آورده بر عایداتِ دولت و مِلّت افزودند. (اما هر چه فکر می‌کنم نمی‌فهمم جَنابِ مُؤتَمِنُ المُلک رئیسِ گمرکات هنوز چرا از لفظِ انجمن اِنقَدَه (۸) بدشان می‌آید)، باری برویم سرمطلب:

و هم در این سال اگر هموطنان باور کنند "دکتر ژرژیو" در اِتازونی ماشینی اختراع کرد که به توسّطِ آن حیاتِ اَشخاص غریق و سرمازده و مَسمومین را بر می‌گرداند یعنی کسانی را که به وَسایطِ مزبور مرده‌اند دوباره زنده می‌کند. و در کاشان زنِ همسایهٔ دست راست از رویِ پشتِ بام داد زد:

ننه حسنی!

ننه حسن جواب داد: چیه؟

گفت: عموحوسای چه طونه؟

گفت: خاک تو سرم کُنَن تَمونَه.

گفت: چه‌طو تَمونَه؟

گفت: دَندوناش کُلوچَه (۹)، چِشاش به طاقَه.

گفت: یه‌قَذه تُربت تو حلقش کن.

گفت: می‌گَم تَمونَه.

گفت: نگو نگو!! مَگه جُو دستِ من و تُوه؟ جُودستِ حُسایْنِ مَظلومه.

۱ـ یعنی: آگاه و دانا به آنچه در آسمانها و در زمین و مابین آن دو و در زیرزمین است.

۲ـ یعنی: این چیزی است که بدان مُفتی فَتویٰ داده است و هرچه مُفتی بدان فَتویٰ داده است به منزلهٔ حُکم خدای است در حقِّ من.

۳ـ شِرابْتِل، (شِرِبْتِل)، نوعی توپ از آلاتِ جنگ و شاید نامش از نام کارخانهٔ سازندهٔ آن باشد.

۴ـ یعنی: خدا می‌میراند مردمان را به هنگام فرارسیدن مرگ.

۵ـ ثِقل، سنگینی.

۶ـ خِفَّت، سبکی.

۷ـ طَرفَةُ العَین، چشم به‌هم‌زدن. لَحظه.

۸ـ اِنقَدَه، این‌قدر. این اندازه.

۹ـ کُلوچ بودن دندان، کلید شدن دندان، بهم‌فشرده شدن وقفل گردیدن دندانهای زَبرین و زیرین براثرِ بروز حالتی عصبی یا بسبب ترس یا حُلولِ مرگ.

---

(۱) ازشما شمارهٔ بیست و هفتم روزنامهٔ صور اسرافیل (چهارشنبهٔ ۲۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۶ هـ.ق. (ص ۶ تا ۸).

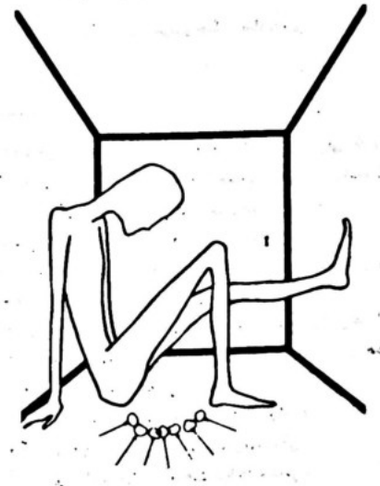

از رو به رو...

گفت پهلوانی بود که عادت داشت روزهای عید الاغی را با دندان بلند کند.

سؤال: به‌نظر شما، در آن لحظات تاریخی، الاغ دربارهٔ انسانیت چه فکر می‌کرد؟ (می‌خواهم فکر شما را بسنجم).

• اسپانیولی گفته است که بهترین رفیق یک مرد، در بچگی مادر اوست، در جوانی اسبش.

نتیجهٔ ریاضی قضیه در سلسلهٔ M.K.S: برای این که مادر انسان همیشه رفیق او باشد به‌ناچار مادر انسان باید یک اسب باشد.

نتیجه اخلاقی: بی‌چاره سروانتس که در میان ملتی به‌دنیا آمد که چنین ضرب‌المثل‌هائی دارد، و بیچاره‌تر از سروانتس، اسبش، که مادری را در حق او تمام کرد!

• حمایت از برّه‌ها بسیار منطقی است ولی گرگها هم در این میان حقی دارند. (راستی مگر خدا، تنها خدایِ برّه‌هاست؟)

• تنها فرق شعر و قطار این است که قطار همیشه در لحظه‌ئی که باید می‌آید، و شعر همیشه در لحظه‌ئی که نباید.

تبصره: هیچ چیز بیش‌تر از میهمان ناخوانده به‌شعر شبیه نیست، و دریغا که میهمان اگر درماندن پافشاری کند نفس‌گیر می‌شود (البته برای خواننده).

• فیلسوفان را به‌سه دسته می‌توان تقسیم کرد:

دستهٔ اول کسانی که ریاضیات می‌دانند. مانند ارسطو، دکارت، کانت، اسپی‌نوزا، مارکس، انیشتین و هایزنبرگ. (این‌ها فیلسوف هستند).

دستهٔ دوم کسانی که ریاضیات نمی‌دانند. مانند سقراط، نیچه، شوپن هاور، هایدگر و شاگردش سارتر. (این‌ها فکر می‌کنند که فیلسوف هستند).

دستهٔ سوم کسانی که حتی فکرش را هم نمی‌کنند. مثل استادان دانشگاه و آقای پاپادوک.

پرانتز: آقای پاپادوک یکی از توطئه‌های خلقت علیه انسان بود. او که دوست می‌داشت مردم پسر آفتابش بدانند دوست‌تر می‌داشت که هر دوره بیش از دورهٔ پیش، مردمِ شیر قهوه‌ئی رنگِ هائیتی به‌او رأی بدهند. چنین مردی، با باروت و آهن تا مُرد رئیس جمهوری بود و تازه خرقه را هم به‌پسرش بخشید.

نتیجهٔ اجتماعی: در برخی جاها ریاستِ جمهوری می‌تواند سلطنتی باشد.

پرانتز در پرانتز: البته آقای پاپادوک یک چیز دیگر را هم فراوان دوست می‌داشت و آن گردآوری تمبر بود، و لاجرم ارز لازم از برای خریدن تمبر را از فروش خون پریده‌رنگِ ملتِ هائیتی به‌بیمارستان‌های آمریکائی تأمین می‌کرد. (بیچاره)

مسأله: تعیین کنید چه کسی بیچاره است: پاپادوک یا ملت هائیتی یا تمبر پست یا شما.

مادهٔ واحده: چه خوشبخت می‌بودم من، اگر می‌توانستم کاغذ عاشقانه‌ئی برای آقای پاپادوک بنویسم. (در آن صورت با نچسباندن تمبر به‌روی پاکت می‌توانستم حسابی دلخورش کنم.)

• یک عیب دیگر شعر خوب هم این است که گاهی منتقدان آن را نمی‌فهمند.

اخطار: منظور از گاهی، همان همیشه است که عوام آن را گاهی هماره نیز تلفظ می‌کنند.

• انتظار خوشبختی، انتظار ملاقات با کسی است که نمی‌شناسیم در ایستگاه راه‌آهن شلوغی که هنوز ساخته نشده.

تبصره: خوشبختی قلمرو ابلهان است.

نتیجهٔ اخلاقی: بلاهت آمرزش است، در همین دنیا.

• ازدواج با نزدیکان، خودکشی از دور است.

ارشادالعوام: کسی که بلندبلند فکر می‌کند نزدیکان خود را دور می‌کند.

• من بیش‌تر از آن وقت دارم که شعر بلند بنویسم.

اخطار: کسانی که شعر بلند می‌نویسند وقت این را ندارند که قسمتی از آن را خط بزنند.

• به‌حکمت همهٔ چیزها می‌شود پی برد مگر به‌حکمت دوشاخگی ریش رستم.

• نام اکثر توابع فرانسه یا ژان است یا پُل و یا ژان ـ پل.

ضد عقیده: خدا با خلق ژان ـ پل پلموندو به‌نبوغ فرانسوی خیانت کرد.

• زندگی ما با ششصد ـ هفتصدسال پیش فرقی نکرده است چرا که ما هنوز هم که هنوز است زن خوب و فرمانبر و پارسا را بر زن ناخوب و نافرمان و ناپارسا ترجیح می‌دهیم. (این نشان می‌دهد که ما زنی می‌گیریم که باب دندان شیخ اجل باشد نه خودمان).

• بزرگترین اختراعی که بعد از رادیو شده، تلویزیون است. و بزرگترین اختراع بعد از تلویزیون، پاره‌آجری که به‌سوی آن پرتاب می‌کنیم.

اخطار: این کار سبب دلخوری کلفتها می‌شود و رواج سلف‌سرویس.

نتیجه اخلاقی: تلویزیون تراکتور مغز است.

• پارسائی در انزوا، انزوا در پارسائی است.

• اگر گاندی به‌اندازهٔ خروشچف چاق و چله بود هند هرگز به‌استقلال نمی‌رسید.

نتیجهٔ پاراکلینیکوس: استقلال هر کشور رابطهٔ مستقیم دارد با طرز کار غدد مترشحه رهبران آن.

• گفته شده است که پول خوشبختی نمی‌آورد.

برهان خلف: بی‌پولی خوشبختی می‌آورد. (البته برای نزول‌خواران).

نقل از کتاب جمعه ۱۲

سردبیر: **فرشید یاسائی**

دیجیتال‌کننده: **نادر تیف**

naderteyf@riseup.net

۲۰۲۶ – ۱۴۰۵

الیزه رُکلو: آنارشی بلندترین بازنمود نظم است.

Elisée Reclus - ۱۸۳۰ - ۱۹۰۵